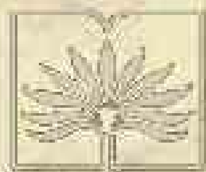
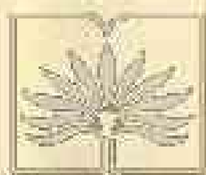


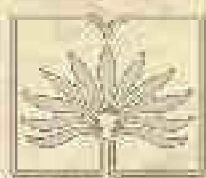


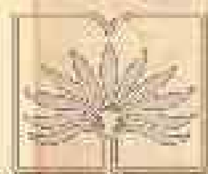




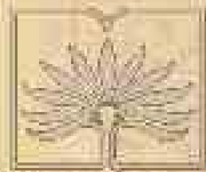








چون همواره خاطر خطیر ملاطفت تخمیر اعلیحضرت قدر قدرت
قوی شوکت اقدس شهریاری ظل الله اسلام پناه السلطان بن
السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان
السلطان مظفرالدین شاه قاجار لازالت رایات دولته و اجلاله
مصروف بترقی انواع علوم و فنون است بخصوص بالسن فرانسه
که از برای معاشرت دولت علیه با دول متحابه نهایت فایده را دارد
و در ظل نیت مقدس ملوکانه حضرت مستطاب اشرف امجد عالی
اتابک اعظم اسم الذی دانت له الادانی والاقاصی
و اعترف بعبودیته الاذناب والنواصی در باب تاسیس مکاتب
و مدارس و ترقی ابناء وطن جد بلیغ مبذول داشته
و بتوجهات مخصوصه کامله جناب مستطاب اجل اکرم افخم عالی
آقای نیرالملک وزیر علوم و معارف ادام الله
ایام افضاله و اجلاله ترقیات واضحه کامله در تعلیم و تعلم
انواع علوم و السنه مختلفه بعمل آمده و مصداق الناس علی دین
ملوکهم این بنده حقیر زین العابدین لنکرشی برای حد



باهتمام وطن عزیز خود لغات کتاب بسان پتی گنت را

که از برای محصلین از کتب مفیده فرانسه ملتقط ترجمه نموده

و بصوب رضای خاطر جناب جلالتمآب اجل امجد

استادی وحید الدهر و فرید العصر میرزا علیخان

مترجم الممالک ادام الله تعالی ایامه

افاداته و افاضاته را باهتمام جناب

جلالتمآب اجل ادیب السلطان

در دار الطباعه مبارکه دولتی

بطبع رسانیده

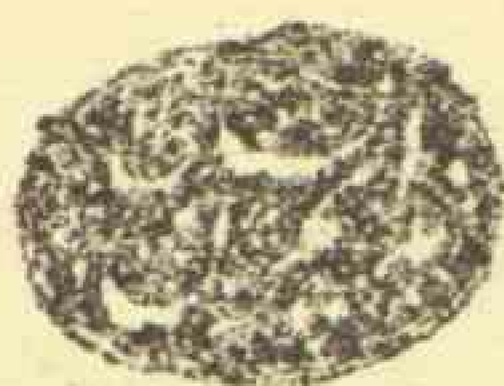
فی شهر رمضان

١٣٢٠

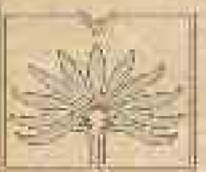
کتبه العبد الاحقر حسن التفرشی شهر ذق ١٣٢٠







Cent	صد
Le sang	خون
Le sens	معنی - حس - طرف - عقل
Sans	بدون
Petit(e)	کوچک
Le petit	بچه
Le conte	حکایت
Le compte	حساب - فایده
Le comte	لقب نجابت
Pour	برای
Pur(e)	صاف - خالص - پاک
Enfant (m)	پسر بچه
Enfant (f)	دختر بچه
Vrai(e)	حقیقی - راست
Dieu	خدا (حرف تعریف نگیرد مگر قبل یا بعد از صفت واقع شود)



1- Le vrai Dieu	خدای حقیقی
Un (e)	یک
On	مردم
Ont	دارند
jeune	جوان
Le jeûne	روزه
jaune	زرد
à jeun	ناشتا
jeûner	روزه گرفتن
jaunir	زرد کردن
Le chrétien (nne)	عیسوی
Vivre	زندگی کردن
Dans	در
La dent	دندان

La maison	خانه
De	از
Deux	دو
Le dos	پشت
D'un (e)	از یک
Dont	که از آن
Donc	پس
Le don donner	عطیه - بخشش
Idolâtre	بت پرست
Idolâtrer	بشدت دوست داشتن
Et	و
Est	است
Lui	او - باو
Dire	گفتن
Souvent	اغلب اوقات

Le soin — مواظبت

Soigner — مواظبت کردن

Il (elle) — او

Ile (f — جزیره

Ils (elles) — ایشان

Ne — نه

Nos — ما (ضمیر ملکی)

y avoir — بودن

avoir — داشتن

Que — که - چه - چند - تا - از - آنکه - که

Seul(e). — تنها

Le sol. — شاهی - یکی از نغمات موزیک

La sole. . . . — قسمی ماهی

Le saule . . . — درخت بید.

Le sol. . . . — زمین - خاک

Le créateur خالق

La créature مخلوق

Du (de le بجای) از

Dû شایسته

Doux (douce) شیرین - ملایم

Le ciel آسمان - بهشت - جای سعادت بندگان خدا

La terre زمین - خاک

Ce (cette) این

Cet (cette) این (جلوی حای دیل یا هاگنگ استعمال میشود)

Qui که

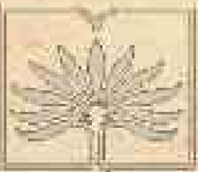
Faire کردن - ساختن

Le fer آهن - نعل

Les fers کُنده زنجیر

Se faire شدن

Luire درخشیدن



Faire luire. . . . . درخشاندن

Le soleil آفتاب – خورشید

Tomber افتادن

La pluie باران

Pleuvoir باریدن

Voir دیدن

Voire حتی

Tout (e) همه – تمام

Tous همه – تمام (جمع مذکر)

Le tout همگی – کل

La toux سرفه

Tuer کشتن

Action عمل – جنگ – سهم در تجارت (ک)

Actionner عمل کردن

Connaître شناختن

La pensée خیال - فکر - گل بنفشه فرنگی

Le penser فکر

Penser فکر و خیال کردن

Panser بستن جراحت - تیمار کردن

La panse شکم - چینه دان

Entendre شنیدن - فهمیدن - منظور داشتن

La prière دعا - نماز - استدعا

Prier دعا و نماز کردن - استدعا کردن

Vivant (e) حی - زنده

a دارد

à به

Le pouvoir قدرت - توانائی - اقتدار

Pouvoir توانستن

Nous ما - بما - مارا



Nu (e) برهنه

Punir — تنبیه کردن ـ سیاست کردن

Récompenser — اجر دادن ـ مزد دادن

Sauver — نجات دادن

Se sauver — فرار کردن

Perdre — تلف کردن ـ گم کردن ـ باختن در قمار

Idole (f) — بت

Je — من

Le jeu — بازی

Ici — اینجا

Être — بودن

Être (m) — وجود

Fabriquer — ساختن

Fabriquant (e) — سازنده

Le fabricant — کارگر ـ کارخانه‌چی

La fabrique — کارخانه



avec — با
argile (f) — گل ترخ - گل رس
Pas — نه - هیچ
Le pas — قدم
La faculté — قوه - اختیار
Par conséquent — بنابراین
Par — بواسطهٔ
La part — شراکت قسمت - طرف
La conséquence — نتیجه - اهمیت
En conséquence — بنابراین
Conséquemment — بنابراین
Ni — نه
Bien — خوب - خیلی
Le bien — ملک - نعمت - خوب - رفاه
Ceux — اینها - اینان



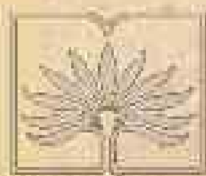
Ceux qui	کسانیکه - آنهائیکه
Les	آنها
Le lé	پارچه
Le lait	شیر
La laie	ماده خوک
Le	آن (در صورت مذکر)
L'eau (f.)	آب
adorer	پرستیدن - بشدت دوست داشتن
Mais	اما - ولی
Mes	من (ضمیر ملکی)
Le mets	غذا
Le mai	ماه پنجم از سال فرنگیها
Le païen	بت پرست
Fermer	بستن
L'oreille	گوش (ز)





Les oreilles — گوش ها
La vérité — حقیقت – راستی
En vérité — در حقیقت
Le jour — روز
Sortir — بیرون رفتن
aller — رفتن
S'en aller { — ش
La campagne — ییلاق – صحرا – جلگه
La compagne — زوجه – مصاحب زن
Profiter — غنیمت دانستن — غنیمت شمردن
Son (ضمیر ملکی) — او
Sont — هستند
Le son — صدا – سبوس گندم
Sonner — زنگ زدن
Absence (f) — غیبت





S'absenter — غایب شدن

absent (e) — غایب

Prendre — گرفتن - آشامیدن - شروع باست

Se prendre — بسته شدن - شروع کردن

Le bâton — چوب - عصا

Bâtonner — چوب کشیدن - کتک زدن

Le battant — لنگهٔ درب

Mettre — گذاردن

Le maître — آقا - استاد - صاحب

Le mètre — متر (که یک ذرع کمتر است)

En — به - در

En — از آن

Âne (m) — خر - الاغ

An (m) — سال

Mettre en pièces — قطعه قطعه کردن

La pièce . تکه - دانه - سکه - قطعه نظم و نثر

Ses - او (ضمیر ملکی)

Épargner رعایت کردن - پس‌انداز کردن

Le plus grand . . از همه بزرگ‌تر

Plus grand . . . . بزرگ‌تر

Grand (e) . . . . . بزرگ

Plus . . . . بیشتر - دیگر

Plu . . . . باریده شده

Plû . . . . . . پسندیده شده

La main دست - دسته کاغذ

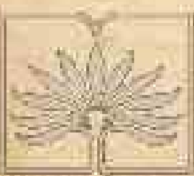
Le quel آن (در صورت مذکر)

La quelle آن (در صورت مؤنث)

Le quel! کدام یکی

Placer قرار دادن - جای دادن

Le placet عریضه - عرض حال



Se servir	بکار بردن
Briser	خورد کردن
Les autres	دیگران
autre	دیگر
autrui	دیگری
Lorsque	وقتیکه
Fut	بود
Le fou	مقلد
Fou (folle)	دیوانه
Le retour	مراجعت
Retourner	مراجعت کردن
S'écrier	فریاد کردن
La colère	تغیر - خشم
Pousser	راندن - نمو کردن
Audace. (f)	جسارت

Jusque là — تا آنجا

Jusqu'ici — تا اینجا

Jusque — تا

Répondre — جواب دادن

Répondant (e) — جواب دهنده

Le répondant — ضامن - کفیل

La réponse — جواب

Est ce que — آیا

Vous — شما - شما - شما را

La vue — نظر - باصره - منظور

Vu — نظر شده

Croire — گمان کردن - باور کردن

Votre (ضمیر ملکی است) — شما

Détruire — خراب کردن - منهدم کردن

Le frère. — برادر

Non — نه - خیر

L'homme (m) — مرد - انسان - آدم

Savoir — دانستن - توانستن

Car — زیرا که - بجهة اینکه

jamais — هرگز

Encore — هنوز - باز - دیگر

Remuer — حرکت دادن

Se remuer — متحرک شدن

Toi — تو

Le toit — سقف - بام

Méchant (e) — شرور - خبیث

Le garçon — پسربچه

rendre — رد کردن - قی کردن - نمودن

Se rendre — رفتن - تسلیم شدن - خود را نمودن

Coupable — مقصر



Pareil (lle) — مشابه - چنین

Le pareil — مثلش

La pareille — انتقام

Te — تو

Tôt — زود

La perversité — شقاوت

Assommer — مغزکوب کردن

Même — همان - حتی

Repartir — جواب دادن - دو مرتبه خارج شدن

Répartir — تقسیم کردن

Air (m) — حالت - هوا - مقام ساز

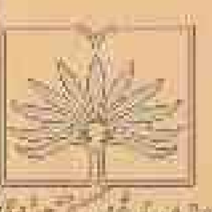
Aire (f) — خرمن گاه - لانهٔ طیور شکاری

Serein (e) — ملایم

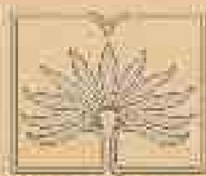
Le serin — قناری

Oh — اُه

Calmer	ملایم کردن
Calme	آرام - ملایم
Le calme	آرامی
Le courroux	غضب
Si	اگر - چرا - ایقدر چنین - با
Exécuter	مجری داشتن
Ce que	آنچه که
Moi	من
Le mois	ماه
Faible	ضعیف
Comment	چگونه
Vouloir	خواستن
Le vouloir	میل
Soit	باشد
Soi	خود



La soie	ابریشم ـ موی خوک
Le Tout Puissant	قادر متعال
Créer	خلق کردن
Rester	ماندن
Muet(ette)	لال ـ گنگ
Muer	تولک رفتن
Se mettre	شروع کردن ـ نشستن ـ خود را گذاردن
Réfléchir	تفکر کردن ـ منعکس شدن
Lui même	خودش
Dernier(ère)	آخر
Le dernier	آخری
Puis	بعد
Le puits	چاه
Tomber à genoux	بسجده افتادن
Le genou	زانو



Premier (ère)	اوّل
Le premier	اوّلی
La fois	دفعه
La foi	عقیده – مذهب
Le foie	جگر – کبد
Heureux (se)	خوش بخت
Le père	پدر
La paire	زوج – جفت
Recourir à	التجا بردن
avoir recours à	التجا نمودن
Plein (e)	پُر
Sincère	صادق

Heureux qui dans son
Dieu ne veut voir que
son père, et qui recourt

= = à lui plein d'une foi sincère.

خوشبخت کسیکه در خدای خودش میخواهد به عقیده که پدر خود را

دلتنگ میرود باد پر از یک عقیدهٔ صادق

2 — Le bon père — پدر خوب

Bon (nne) — خوب

Le bon — نیک

La bonne — دده

Retenir — نگاه داشتن — منع کردن — در حافظه درج کردن

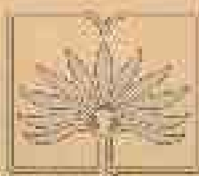
La retenue — حزم — احتیاط = کسر یک حساب — نگاه داشتن یک قسمت مواجب حقوق برای اطمینان

La capitale — پای تخت

Le capital — سرمایه — رأس المال

Capital (e) — مهم — عمده

Important (e) — عمده — مهم



Importance (f) اهمیت

Importer ادخال اجناس

وقتیکه فعل یک شخصه باشد بمعنی اهمیت داشتن و لازم بودن میاید

affaire (f) کار

Tandis que در حالیکه - حینیکه

Épouse (f) زوجه - زن

Époux (m) زوج - شوهر

Épouser مزاوجت کردن

Épousée (f) نو عروس

Loin دور

advenir اتفاق افتادن

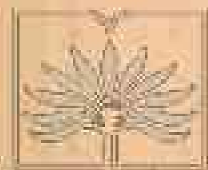
Envoyer فرستادن

aux (à les بجای) به

Eux ایشان

La caisse صندوق





Caissier (ère) — صندوقدار

Rempli (e) — پُر

Remplir — بعمل آوردن - پر کردن

Le rempli — تاه - چین

Beau (belle) — خوب - قشنگ

Bel (belle) — خوب - قشنگ

مطلب: بِل قبل از اسماء که به حروف ابتدا یا h نوشته شده باشد استعمال میشود

avoir beau dire — بیهوده بودن در گفتن

j'ai beau vous dire — بیفایده است بشما میگویم

La chose — شیئ - چیز

La lettre — نامه - حرف الفبا

Lettré (e) — با سواد

Illetré (e) — بی سواد

Cher (ère) — عزیز - گران

La chair — گوشت بدن

La chaire	منبر
La chère	وضع غذا خوردن
Faire bonne chère	غذای لذیذ خوردن
Chérir	عزیز داشتن
Chéri (e)	عزیز
Pieux (se)	زاهد - مقدس
Le pieu	میخ چوبی
Sage	عاقل
La sagesse	عقل
Permettre	اذن و اجازه دادن
Promettre	وعده دادن
Venir	آمدن
Me	من
Le mot	کلمه - لغت
Se rejoindre	ملحق شدن

Se réjouir لذت بردن - سرخوش شدن

Réjouir شاد کردن

La réjouissance لذت

La demeure منزل

Demeurer

Préparer تهیه کردن - حاضر ساختن

auprès de نزد

Près نزد

Le pré چمن

Réserver نگاه داشتن - ذخیره کردن

La réserve شرط - استثناء - قشون ذخیره

Le cadeau هدیه - سوغات - تعارف

Magnifique باشکوه

Magnifiquement باشکوه

La magnificence شکوه

Le ravissement خوشحالی - خورسندی
Ravir خورسند کردن - بجبر ربودن - ضایع کردن دختر
Ah! آه!
Notre ما (جمع ملکیت)
Le nôtre ال ما
Le papa بابا
Quel(lle) چه - کدام
Tendre نازک - مهربان
La tendresse رحمت - مهربانی
Ce qui آنچه که
Faire plaisir خوشحال کردن
Le plaisir خوشحالی - شعف
Aussi همچنین - نیز - هم
Aimer دوست داشتن
Aimant(e) دوست دارنده - دل چسب

Aimant (m) آهن ربا

Bien aimé (e) محبوب

De tout notre coeur از صمیم قلب خودمان

Le coeur قلب

Le cor بوق - پینه پا - میخچه

Le corps جثه - بدن - جسم - وط

Quoique اگرچه

Se rappeler بخاطر خود آوردن

Rappeler احضار کردن - بخاطر آوردن

Le rappel احضار

Le trait چهره - تیر - خط - صفت - جرعه - بابت

Très خیلی

Certainement یقیناً

Le côté طرف - جانب - پهلو

Coter نرخ گذاردن

Rien	هیچ
Coûter	ارزیدن - قیمت داشتن
Tacher	لک کردن
Tâcher	سعی کردن
La tache	لکه
La tâche	سعی - تکلیف
Se conformer à	مطابقت کردن
Conformer	مطابق کردن - موافق کردن
Prescrire	دستورالعمل دادن
Se prescrire	برای خود قانون قرار دادن
La prescription	دستورالعمل - تجویز حکم
Sa	او (ضمیر مؤنث)
Ça (cela بجای)	این
Content(e)	راضی
Comptant	نقد



Le comptant	پول نقد
Contenter	راضی کردن
Se contenter	اکتفا نمودن
Faire venir	آوردن – واداشتن آمدن
La mère	مادر
La mer	دریا
Le maire	کلانتر – کدخدا
Agir	رفتار کردن
S'agir	مقصود بودن
Envers	نسبت به
Sur	فوق – روی
Sûr (e)	مطمئن
Sur (e)	ترش
Comme	مثل – چون
À votre égard	نسبت بشما





Égard (m) — توجه — اعتنا

Non plus — همچنین (در صورت نفی)

Nonsme-ni — نه — خیر

La providence — عقل کل ئهٔ الهی

Mille — میل —

Le mille — ثلث فرسنگ

Le mil — هزار

Le mil — ارزن

Le milet — ارزن

Précieux — گران بها

La lune — ماه — قمر

Étoile (f) — ستاره

La fleur — گل

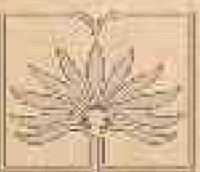
Fleurir — شکفتن

Fleurissant — اسم فاعل آن میشود





Fleurir — رونق داشتن
Florissant — بسیار با رونق میبود
Le fruit — میوه
La production — حاصل - محصول
Saint (e) — مقدس
Sain (e) — سالم
Le sein — بغل - پستان - رکز
Evangile (m) — کتاب انجیل
Pour ainsi dire — مثلاً
Ainsi — اینچنین
Révéler — آشکار کردن
La bonté — میل - اراده
Suivre — پیروی کردن
Le commandement — حکم
Commander — حکم کردن - فرمودن



Là	آنجا
La	آنرا - این را
Las (sse)	خسته
Le lacs	کمند (لَک)
Attendre	انتظار کشیدن
La joie	شادی - سرور
Au (à le	به (بجای
Amour	عشق - رب النوع قصص
	مذکر است در مفرد و مؤنث است در جمع
Observer	ملاحظه کردن
Observation (f	ملاحظه
D'avance	قبل از وقت
Avance (f)	مساعده - سبقت
Avancer	پیش رفتن - ترقی کردن
Admettre	قبول کردن - فرض کردن



Où — که در اینجا — کجا — که

Ou — یا

Face à face — رو برو — مواجهتاً

La face — صورت — روی

En face — مقابل — محاذی

Inexprimable — ممتنع البیان

Daigner — رحمت کردن — عنایت کردن

Ouvrir — باز کردن

S'ouvrir — باز شدن

Devoir — بایستن — مقروض بودن

Le devoir — تکلیف

Trouver — پیدا کردن

Se trouver — بودن

Le bonheur — سعادت — خوشی

Dieu daigne nous aim



et nous ouvrir son cœur: nous devons à l'aimer = trouver notre bonheur.

خدا رحمت کرده ما را دوست میدارد و بما باز کند قلب خودرا

ما باید بدوست داشتن او پیدا کنیم سعادت خودرا

3— La pieuse mère et ses fils — مادر زاهد و پسرهایش

Le fils — پسر

La dame — خانم - بیگم - شاهزاده

Haut — بلند - رفیع

Le haut — ارتفاع

La naissance — تولد

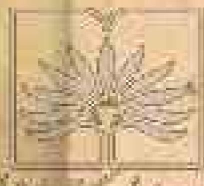
Naître — تولد شدن

Événement (m) — حادثه - واقعه

Funeste — شوم

Réduire — عاجز کردن - مجبور کردن - حالی کردن

Exil (m)	نفی بلد – جلای وطن
Exiler	نفی بلد کردن
Exilé (e)	مهاجر
La misère	فلاکت – پریشانی
Misérable	مفلوک – پریشان
La fête	عید – جشن
Le faîte	قله – کله
Fêter	عید گرفتن – از کسی پذیرائی کردن
deux fils	دو پسر
Le dos du poisson	پشت ماهی
Hélas	افسوس
Malheureux (se)	بدبخت
Solennel	شریف – بزرگ
Le temple	معبد
Le seigneur	خدا – آقا – ولینعمت



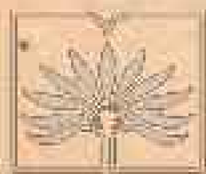
Unir	متحد کردن
Uni (e)	متحد
Celle	آن
Le sel	نمک
La selle	زین
Celer	مخفی کردن
Seller	زین کردن
Aller à la selle	مبال رفتن
Le millier	هزار
Fidèle	مؤمن ـ باوفا
Y	آنجا ـ از آن ـ به آن ـ در آن
Se rassembler	جمع شدن
Rassembler	جمع کردن
La ville	شهر
Vil (e)	پست




Mon	من
Le mont	کوه
âge (m)	سن
âgé	مسن
Infirmité (f)	علت مزاج
Empêcher	منع کردن
S'empêcher	ممانعت کردن
Empocher	در جیب گذاردن
Le trajet	سفر
à pied	پیاده
Le pied	پا
La voiture	کالسکه
Voiturer	بعرابه کشیدن
Attendu que	در حال آنکه – چونکه
Le besoin (m)	ضرورت – حاجت – لزوم



Forcer	مجبور کردن
Forcé (e)	مجبور
Vendre	فروختن
Les chevaux	اسب ها
Les cheveux	موها
Le cheval	اسب
Le cheveu	مو - زلف
~~aussitot~~	فوراً
aussitôt que	بمحضیکه
attacher	بستن
S'attacher	اهتمام کردن
Fort. adj. (e)	قوی - محکم
Fort. adv.	خیلی - زیاد
Fors	باستثنای - مگر
Le fort	قلعه - شدت



Le for intérieur — انصاف

La branche — شاخهٔ درخت

Arbre (m) — درخت

Le fauteuil — صندلی دسته‌دار

Leur — ایشان

Le leurre — فریب

Former — تشکیل دادن

La forme — شکل

Espèce (f) — نوع قسم

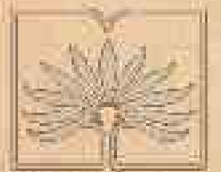
Le brancard — قسمی تخت روان - پالکا

Porter — بردن

Se porter — احوال داشتن

La portée — میزان - دست رس

La portée — شکم = کلیه بچه که حیوان پستان دار یکمرتبه میزاید



Église (f) — کلیسا
Malgré — با وجود
Malgré lui — با وجود که او نمیخواهد
Malgré moi — با وجود که من نمیخواهم
La remontrance — تنبیه - نصیحت
Le peuple — مردم - ملت - رعیت
Peupler — آباد کردن
Spectacle (m) — تماشا - تماشاخانه (کلمه اجنبی)
Émerveiller — متعجب ساختن
Émouvoir — برقت آوردن
Les larmes — اشک (همیشه بطور جمع باید نوشت)
Joncher — افشاندن - پاشیدن
La verdure — خضارت - سبزی
Le chemin — راه
Cheminer — راه رفتن

La cheminée — بخاری

Depuis — از - از وقت

La porte — درب - دروازه

Entrée (f) — دخول - مدخل - ابتداء
قسمتیکه از بنا در گرفته میشود - غذای اول سر میز

Entrer — داخل شدن

Retentir — پیچیدن صدا

Le cri — فریاد

Cric — صدای جرجر

Le cric — اسباب بلند کردن بار

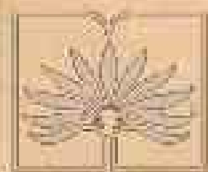
Crier — فریاد کردن

La crice — ورش بحران

L'honneur — شرف - افتخار - ناموس

Honorer — محترم داشتن

Honoré (e) — محترم



Vertueux (se) — بافضیلت

La vertu — فضیلت - خاصیت

Ton ! (ضمیر) — تو

Le ton — آهنگ

La tonne — چلیک - پیپ

Tonner — صدای رعد دادن

Respecter — احترام کردن - محترم داشتن

Le respect (رسپه) — احترام

Le parent — قوم

Les parents — والدین

Surtout — مخصوصاً

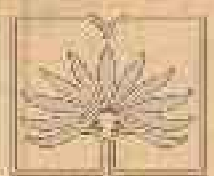
Le surtout — لباده - سرداری

Aime ton Dieu, respecte tes parents, c'est là surtout le devoir des enf.

دوست بدار خدا است را احترام کن والدینت را

همین است مختصر شأ تکلیف اطفال

C'est ainsi | این وضع است ـ چنین است
au milieu de | در وسط
Le milieu | وسط
Allégresse (f) | شادی ـ شعف
Excellant (e) | ممتاز ـ عالی
Exceller | امتیاز داشتن
arriver | رسیدن ـ وارد شدن ـ اتفاق افتادن
Magenouiller | سجده ـ افتادن
autel (m) | قربانگاه ـ محراب
Le fond | ته
Le fonds | مایه ـ سرمایه
à fond | کاملاً
au fond | درحقیقت



Tendre — بنا کردن - بساط پس قرار دادن

La bonté — التفات - نیکی

Veuillez — رحمت کرده (امر فعل وولوار است)

Veiller — بیدار نشستن شب - پاسبانی کردن

La veillée — بیداری

Vouloir — خواستن

Le vouloir — میل

Répandre — منتشر کردن

Vos — شما (ضمیر جمع است)

Le voeu — نذر - دعا

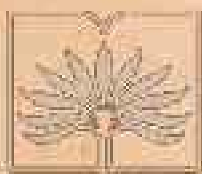
Le veau — گوساله

La grâce — لطف - شکر - عفو - استدعا

Grâce à — نظر به

accorder — بذل کردن کوک کردن ساز - موافق نمودن

S'accorder — موافقت کردن



La récompense — اجر

juger — حکم کردن - تمیز دادن

avantageux (se) — با فایده - با فیض

vers — طرف

Le verre — شیشه - استکان - گیلاس

Le ver — کرم

Le vers — شعر

Le vert — رنگ سبز

vert (e) — سبز

Le soir — شب

Les gens (n. f. pl.) — اشخاص

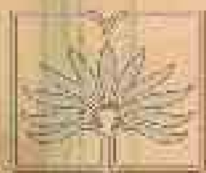
Le gent — مفرد آن

Reconduire — دو مرتبه راه نما کردن

Coucher — خواباندن

Se coucher — خوابیدن





Le coucher — خوابگاه

Satisfait (e) — راضی - خوشنود

Satisfaire — راضی کردن - خوشنود کردن

La satisfaction — رضامندی

Le lendemain — روز بعد

Le matin — صبح

Le mâtin — سگ بزرگ

Ce matin — امروز صبح

Réveiller — بیدار کردن

Se réveiller — بیدار شدن

Le réveil — بیداری

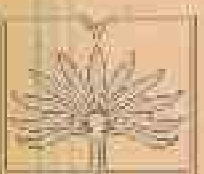
Étendre — گستردن - دراز کردن

S'étendre — دراز کشیدن

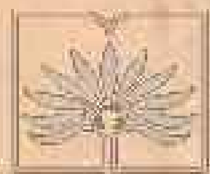
Le lit — تخت خواب - بستر

Le lis (ou le lys) — زنبق

Ange (m)	فرشته — ملک
Endormir	خواباندن
S'endormir	خوابیدن
Au premier abord	در اول وهله
d'abord	اول
abords (pl)	نزدیکی — جلو
à bord	درمیان کشتی
Effrayer	ترسانیدن
S'effrayer	ترسیدن
La mort	مرگ
Le mort	مرده میت
La morte	زن میته
mort (e)	مرده
Les morts	اموات
Subit (e)	ناگهانی — فوری



Subir — متحمل شدن
Bientôt — بزودی
Se remettre — دوبرته بحالت آمدن
Remettre — تعویق انداختن – دوبرته گذاردن
Exaucer — مستجاب کردن
Maintenant — حالا
Le mortel — انسان
Mortel (lle) — مهلک – فناپذیر
Souhaiter — آرزو کردن
Mieux — بهتر
A qui mieux mieux — چشم همچشمی بیکدیگر
A présent — حالا
Présent (e) — حال – حاضر
Le présent — تعارف – حال
Assez — بقدر کفایت



Riche:	غنی – با مکنت
Dignement	بطور لیاقت
Filial(e)	فرزندی – ارجمندی
C'est pourquoi	باین جهت است
Pourquoi	برای چه – چرا
Appeler	نامیدن – صدا کردن
S'appeler	موسوم بودن
Le séjour	محل اقامت – اقامت
Séjourner	اقامت کردن
Le bienheureux (se)	مسعود
avec	با
La tranquillité	آرامی
Songe	فکر بکن
Le songe	خواب – خیال
Songer	خیال کردن



Pendant — مدت - هنگام

Pendant(e) adj. — معلق

Pendre — آویزان کردن - بدار کشیدن

La vie — حیوة - زندگی

Éternité (f) — ابدیت

Pour attendre la mort avec tranquilité, songe pendant la vie à ton éternité!

برای منتظر کشیدن مرگ را با آرامی
فکر کن هنگام زندگی به ابدیت خودت

4– Le frère et la soeur

برادر و خواهر

La soeur — خواهر

Le sort — قسمت - تقدیر - قرعه - جادو

jacques	اسم است
Anne	اسم است
Quelque	چند
La friandise	اغذیهٔ لذیذ - میل باغذیهٔ لذیذ
Les friandises	حلویات
Régaler	ضیافت کردن
Se régaler	خود را ضیافت کردن
Le régal	ضیافت
Tu	تو
Endroit	مکان - جا - روبه پارچه (روی)
Personne	هیچکس
La personne	شخص
Consentir	راضی شدن
La partie	جزء - قسمت - بازی
Le parti	دسته - تدبیر - فرقه

Eh bien — خیلی خوب

La chambre — اطاق

Conserver — محافظت کردن

Converser — صحبت کردن

Le pot — کوزه — دیزی

Peu — کم — اندک

Le peu — کمی

La crème — سرشیر

Cremier (ère) — سرشیر فروش

Voilà — اینست

La voisine — زن همسایه

Le voisin — مرد همسایه

Voisin (e) — نزدیک

Voisiner — با همسایگان مراوده داشتن

Fendre — شکافتن

Le bois — هیزم - جنگل - شاخ

Devant — جلو - در پیش

Le devant — جلو

Aller au devant de quelqu'un — باستقبال کسی رفتن

Alors — آنوقت

La cuisine — مطبخ

Le cuisinier (ère) — آشپز مرد

Le buffet — دولابچه

Office (f) — شربت خانه - انبار

Office (m) — عبادت - خدمت منصب

Officier — در کلیسا عبادت کردن

Officier (m) — صاحب منصب

Le miel — عسل

Tremper — خیس کردن

je suis trempé — خیس آب شدم

Le pain — نان

Le pin — کاج

La fenêtre — پنجره

Vis-à-vis — روبرو - مواجهتاً

Toujours — همیشه

asseoir — نشاندن

S'asseoir — نشستن

assis (e) — نشسته

Filer — تابیدن نخ - به سرعت طی مسافت کردن

Le filet — تور ماهی گیری

Filer ses jours — ایام خود را بسر بردن

apercevoir — مشاهده کردن

S'apercevoir — ملتفت شدن

aperçu (m) — صورت خلاصه چیزی



Tout de suite	فوراً
De suite	پشت سر هم
La suite	تتمه - رشته - عقبه - همراهان
Reprendre	جواب دادن - دو مرتبه گرفتن
Se reprendre	مجدداً بسخن پرداختن
Descendre	پایین آمدن
La descente	هبوط - نزول
La cave	زیر زمین
La pomme	سیب
Noir	تاریک - سیاه
Le noir	رنگ سیاه - لالا
Le monde	دنیا - مردم - جهان
Monder	پاک کردن
Monde	پاک
Immonde	نجس

Réellemant	حقیقتاً
Qui que ce soit	هر که باشد
Là-haut	در بالا — بالا
Oeil (m)	چشم
Les yeux	چشمها
Pénétrer	نفوذ کردن
La pénétration	نفوذ - فراست
à travers	در وسط
Le mur	دیوار
La mure	توت
Mûr (e)	رسیده
Murer	دیوار کشیدن
Mûrir	رسیدن میوه
Mourir	مردن
Clair (e)	روشن - واضح - صاف



Clairvoyant (e) — با بصیرت

Clairvoyance — بصیرت

Épais (sse) — درهم — انبوه — ضخیم — غلیظ

Épée (f) — قداره

Épaissir — غلیظ کردن

Les ténèbres — ظلمات

این کلمه همیشه بطور جمع استعمال میشود و مؤنث است.

Frapper — متأثر شدن — زدن

Observation (f) — ملاحظه

Observer — ملاحظه کردن

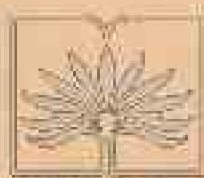
Garder — حفظ کردن — نگاه داشتن

Se garder — خود را حفظ کردن

Le moment — لحظه

Le silence — سکوت

Silence ! — سکوت (حرف تعجب) !

La raison — حق - عقل - دلیل
Partout — همه جا
Le regard — نگاه
Regarder — نگاه کردن
Nul (lle) — هیچ
Humain (e) — انسانی
Découvrir — منکشف کردن - آشکار کردن
Commettre — مرتکب شدن
Commis (e) — مرتکب شده
Le commis — شاگرد تجارتی
Aucun (e) — ابداً هیچ
La remontrance — نصیحت - تنبیه
Faire cadeau — تعارف کردن
Le cadeau — تعارف - تحفه - هدیه
Jolie — قشنگ

La gravure — تصویر

Le graveur — حکاک

Graver — حکاکی کردن

Entourer — احاطه کردن

Le rayon — شعاع - وتر دایره - خانه عسل

La lumière — روشنائی - چراغ
بصیرت - ثقبه تجه آتش زدن توپ

Au bas — در پائین

Bas (sse) — پست - پائین

Les bas (m) — جوراب ساقه بلند

Le bât — پالان

Image (f) — تصویر - صورت

Lire — خواندن

La lyre — چنگ - طبع شعر

Sans cesse — لاینقطع

Cesser ترک کردن – قطع کردن
Le souvenir یادگار
Se souvenir بخاطر خود آوردن
Le péché گناه – معصیت
Pécher گناه کردن
Le pêcher درخت هلو
Pêcher صید ماهی کردن
La pêche هلو – صید ماهی
Le pécheur (eresse) گناهکار
Le pêcheur صیاد ماهی
Préserver محافظت کردن

Sans cesse le Seigneur nous voit et nous observe;
Que ce saint souvenir du péché nous préserve.

تا بسقوط چند اوند ما را ببینند و ما را ملاحظه بکند

که این یادآوری مقدس از معصیت ما را محافظت کند

5— Le beau temps هوای خوب

Le temps هوا — وقت — زمان — اسم اداتی فرانسه

La tempe شقیقه

Frédérique اسم است

Le vent باد

Le van سبد نی

Souffler وزیدن — دمیدن

Le soufflet دم — سیلی

Souffleter سیلی زدن

La violence شدت

violent(e) شدید

violemment بشدت

Le torrent سیل

Un torrent d'injures — فحش زیاد

Dès — از تاریخ

Le dé — انگشتانه - طاس تخته نرد

Le dais — تاج تخت

La semaine — هفته

Suivant(e) adj — بعد - ذیل

Suivant. (prép) — برحسب - بر وفق

Les suivants. (s.m. pl.) — همراهان

La suivante — خادمه

Entier (ère) — تمام

Moindre — اقل - کمتر

Le nuage }
La nue } — ابر

Horizon (m) — افق

Long (gue) — مطول - بلند

Le long. طول

Le long de. در امتداد

La sècheresse. خشکی

Sécher. خشک کردن

Causer. سبب شدن - صحبت کردن

La cause. رافعه - سبب

Le causeur. (euse) مرد صحبت کننده

La causeuse صندلی دو نفری

Le dommage خسارت - ضرر

Quel dommage چه حیف

C'est bien dommage خیلی حیف است

La prairie چمن

Le champ مزرعه

Le jardin باغ

Le jardinier باغبان

Tarder — تاخیر کردن - دیر کردن

Il me tarde beaucoup de vous voir — خیلی دلم میخواهد شما را ببینم

Se faner — پژمرده شدن

Faner — علف را برای خشک کردن بر هم زدن

Le lin — تخم کتان - کتان

Semer — بذر کاشتن

Se promettre — امید دار بودن

La récolte — حاصل

Récolter — حاصل بر داشتن

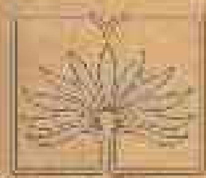
Parvenir — رسیدن

A peine — بمشکل - بزحمت

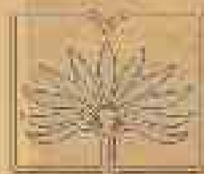
بعد از این کلمه فعل بطور استفهام صرف میشود اما معنی استفهام ندارد

La peine — صدمه - زحمت

Le pêne — زبانه کلید



La hauteur.	ارتفاع
Le doigt.	انگشت
Se désoler.	پریشان شدن
La fille.	دختر
La file.	ردیف - قطار
Le fil.	نخ - ریسمان
Nécessaire.	لازم
Le nécessaire	چیز لازم — لوازم زندگی
Nécessairement.	بطور لزوم
La nécessité	ضرورت
Nécessiter	ضرور بودن
Il nous faut	برای ما لازم است
Falloir	بایستن
Obscurci (e)	تاریک شده
Obscur (e)	تاریک



Obscurcir	تاریک کردن
Sombre	تاریک
Sombrer.	غرق شدن کشتی
C'est-à-dire	یعنی
Le chagrin	غصه – چرم میش
Chagrin (e)	مغموم – محزون
Chagriner	مغموم کردن
Se chagriner	مغموم شدن
La maturité	حد بلوغ
Produire	حاصل کردن
Le produit	حاصل
Mauvais (e)	بد
Le malheur	بدبختی

Comme le ciel produit le bon, le mauvais temps,

La joie ou le malheur
de Dieu sont les présents.

چنانچه آسمان حاصل میکند هوای خوب و بد را
شادی یا بدبختی از جانب خدا هستند هدایا

6- La pluie باران
Le marchand تاجر
Marchander چانه زدن در سوداگری
La marchandise مال التجاره
Revenir رجعت کردن
La revenue دخل — واردات
La foire بازار که هفته یکبار روز معین بشود
à cheval سواره
Derrière عقب
Le derrière پشت عقب
La valise خورجین

Argent (m) پول - نقره
Argenter مفضض کردن
Le bonhomme مرد ساده لوح
Mouiller تر کردن - لنگر انداختن
Mouillé (e) تر
Os (m) (اُس) استخوان
Les os (لِزُ) استخوانها
Le mouvement حرکت
Mouvant (e) متحرک
Mouvoir حرکت کردن
Impatience (f) بی صبری
Impatient (e) بی صبر و حوصله
Murmurer غرغر کردن شرشر کردن آب
Le murmure غرغر - شرشر آب
Le voyage سفر

Le voyageur (euse)	مسافر
Voyager	سفر کردن
Après	بعد
Apprêt (m)	تهیه
Traverser	عبور کردن
La traversée	سفر دریا
La traverse	چوب برای استحکام
Les traverses. (n. f. pl.)	غصه ها
La forêt	جنگل
Le foret	مته
Forer	با مته سوراخ کردن
Effroi (m)	ترس — وحشت
Le brigande	دزد — راه زن
Guetter	پائیدن
Le guet	قراول — کشیک

Coucher en joue — قراول رفتن

La joue — گونه

Le fusil (رفوزی) — تفنگ

Fusiller — با تفنگ تیرباران کردن

Faire feu — تیر انداختن - آتش کردن

Le feu — آتش

Feu (e) — مرحوم

Ma feue tante — عمه مرحوم من

Feu ma tante — عمه مرحوم من

La faux — داس

Le faux — کذب - دروغ

Faux (sse) — دروغ

La poudre — باروت - گرد

Poudrer — پودر زدن

Ayant — دارنده اسم فاعل از فعل آوار

Ayant été mouillé — چون تر شده بود

Le coup — ضربت - تیر تفنگ

Le cou — گردن

Partir — عازم شدن

Point — هیچ

Le point — نقطه

Le poing — مشت

Pointer — علامت گذاردن - قراول رفتن

Piquer des deux — رکاب زدن

Piquer — رنجاندن - نیش زدن

Piquant (e) — رنجش آمیز - تیز - تند

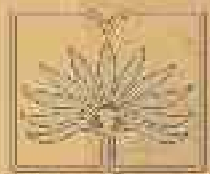
Le piquet — قراولی که گشت کرد هر سه شبه

Le piquet — میخ چادر - بازی گنجفه

S'échapper
Échapper } فرار کردن

Échappée (f)	عمل ناشایسته
Heureusement.	خوش بختانه
Quand.	وقتیکه - کی
Quant à.	اما در باب
La canne.	عصا - تعلیمی
La cane	اردک ماده
Se	خود - بخود
Se vit	خود را دید
La sûreté	امنیت
Insensé (e)	بی عقل - دیوانه
Recevoir	دریافت کردن - پذیرائی کردن
Le bienfait	نعمت
La bienfaisance	نیکوکاری
Bienfaisant (e)	نیکوکار
Le bienfaiteur	نیکوکار

Bienfait | بخشش نیکی
Bien mis | خوش لباس
Particulier (ère) | مخصوص
Le particulier | آدم متفرقه که شاه یا سایر ادنبار نباشد
En particulier | در خلوت
Divin (e) | الهی
Sec (sèche) | خشک
La sèche | قسمی ماهی
Sécher | خشک کردن
Nager | شنا کردن
Le nageur (euse) | شناگر
La nage | شنا
À l'heure qu'il est | الحال
Heure (f) | ساعت
Heur (m) | واقعهٔ نیکو



Il n'y a qu'heur et malheur en ce monde

درین دنیا تمامش نوش و نیش است

Hors — خارج

La famille — خانواده

Éploré (e) — بحالت گریه اشک ریزان

En vain — بیهوده

Vain (e) — بیهوده

Le vin — شراب

Vingt — بیست

à la fois — یکمرتبه

La bourse — کیسه - پولیکه درکیسه است

Sembler — بنظر آمدن

Horrible — هولناک

La faveur — لطف - خاطر - استدعا

à la faveur de — بانجاطر

En faveur de — بانجاطر

Souvent ce qui nous semble
un horrible malheur
Est de la providence une
grande faveur.

غالباً انچه که بنظر ما میآید یک بدبختی هولناک
است از عقل کاملهٔ الهی یک لطف بزرگی

7 – L'arc-en-ciel — قوس قزح

à la suite de — پس از

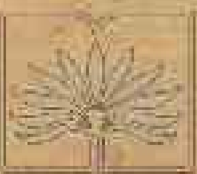
Orage (m) — طوفان

Terrible — هولناک – مخوف

Beaucoup — خیلی

La nature — طبیعت – فطرت

Paraître — ظاهر شدن – بنظر آمدن



Tout à coup	غفلتاً
Tout d'un coup	دفعتاً واحده
Arc-en-ciel	قوس قزح
Henri	اسم است
Admirable	تماشائی - باشکوه
Admirer	تماشا کردن - تحسین کردن
La couleur	رنگ - بیرق
Là-bas	در آن پائین
Vieux (vieille)	کهنه - پیر - قدیم
Vieil (كه قبل از حرف باصدا استعمال میشود)	
Un vieil arbre	یک درخت کهنه
Un vieil habit	یک لباس کهنه
Au bord de	در کنار
Le ruisseau	نهر - جوی
Bien sûr	یقیناً

La goutte قطره - نقرس

Goutteux (se) دارای نقرس

Goûter چشیدن - چاشت خوردن

Le goûter چاشت

Chaque هر

La feuille برگ درخت - ورق کاغذ

Le feuillet ورق کتاب

Feuilleter ورق ورق زدن

Courir دویدن

Vite تند - زود - جلد - بسرعت

La coquille صدف - پوست تخم مرغ و غیره

La boîte a couleurs جعبه رنگ

La boîte جعبه - قوطی

En effet در حقیقت

Effet (m) اثر - اسباب



A toutes j... umbes — در کمال عجله

La j... mbe — ساق پا

Étonnement (m) — تعجب

La trace — اثر - علامت

Tracer — ترسیم کردن

Le tracé — خط

Tant — انقدر - بسکه - چندان

Tant que — تا دامیکه

Désirer — میل داشتن

Le désir — میل

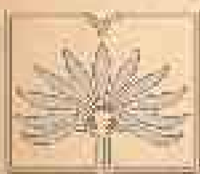
Tristement — بطور حزن

Raconter — حکایت کردن

Le raconteur — نقال

La mésaventure — حادثه بد

En souriant — در حالت تبسم



Sourire	تبسم کردن
Le sourire	تبسم
Le souris	تبسم
La souris	موش کوچک
Celles que (در صورت مونث)	ال - آنهائیکه
Uniment	بطور وحد - فقط
La gouttelette	قطرهٔ کوچک
Briller	درخشیدن
Brillant (e)	درخشنده
Le brillant	الماس برلیان
Instant (e)	حاضر
Instant (m)	لحظه
La clarté	روشنائی
La teinte	رنگ که در اختلاط چند رنگ حاصل شود
Le teint	رنگ صورت



Teint(e) رنگ زده

Teindre رنگ کردن

Resplendissant(e) درخشنده

Resplendir درخشیدن - رونق داشتن

Le réel حقیقت

Réel(lle) حقیقی - واقعی

Réélire مجدداً انتخاب کردن

Le solide جسم جامد

Solide جامد - محکم

Il en est de même همانطور است

La pompe عظمت - جلال - تجمل

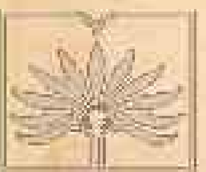
Pomper با تجمل آراسته شدن

Éclat (m) رونق - درخشندگی

Éclater ترکیدن - بظهور رسیدن

Voilà pourquoi باین جهت است





Apparence وضع ظاهر - جلوه - نمایش نمود

Apparent (e) ظاهر

Apparemment ظاهراً

Devenir شدن

La souffrance صدمه

Souffrir صدمه کشیدن - رنج کشیدن

Il ne faut point juger sur l'apparence, ou ton plaisir deviendra ta souffrance.

نباید هیچ حکم کرد بر ظاهر

والّا لذت تو اسباب صدمهٔ تو خواهد شد

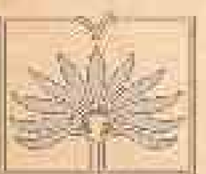
L'écho. انعکاس صدا

Georges اسم است

Ce que c'est que چه چیز است

Écho (m) انعکاس صدا

Hoï hoï	هو هو
Le bosquet	بیشه
Etonner	متعجب کردن
S'étonner	متعجب شدن
Qui es tu ?	کی هستی تو
Sur quoi	فورا
La voix	صدا - رای
La voie	راه - جاده
Renvoyer	پس فرستادن
La question	سؤال - مسئله
En question	مذکور
Questionner	سؤال کردن
Sot (sotte)	احمق - سفیه
Répéter	تکرار کردن
Pour le coup	این دفعه



Redoubler — بشدت افزودن - دوبرابر کردن - تکرار کردن

Doubler — مضاعف کردن - آستر گذاردن

Injure (f) — فحش - دشنام

Injurier — فحش و دشنام دادن

La fidélité — وفا

La dessus — در این بین - در این ضمن

Parcourir — سیر کردن - طی مسافت کردن

Etendue (f) — فضا - وسعت

Etendu (e) — وسیع

Le bocage — بیشه - جنگل کوچک

Chercher — جستجو کردن

Presser — بشدت زدن

avis (m) — رای - خبر - نصیحت - اعلان

aviser — خبر کردن - مشاهده کردن - تدبیر کردن

avisé (e) — با بصیرت

S'aviser — پیدا کردن

S'amuser — مشغول شدن - خوش گذرانیدن

Narguer — بطور تفاوت بچیزی نگاه کردن

Dépité (e) — متغیر - محزون

Se venger — انتقام کشیدن

Se plaindre — شکایت کردن

Plaindre — ترحم کردن

Le polisson — شلتی - لوطی - هرزه

Polissonner — هرزگی کردن

Conter — حکایت کردن

Compter — شمردن - اعتماد کردن - حساب کردن

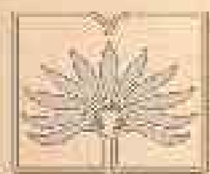
Se cacher — مخفی شدن

Cacher — مخفی کردن

Le cachet — مهر اسم

La grossièreté — درشتی - بی ادبی





Se trahir	اشتباه کردن
Trahir	خیانت کردن - آشکار کردن
S'accuser	اقرار بتقصیر خود کردن
accuser	تهمت زدن - قبول کردن - آشکار کردن
Toi-même	خودت
Propre	تمیز - مخصوص - شایسته
Le propre	صفت - حالت مخصوص
La parole	قول - کلام
Le visage	صورت
Ta	تو
Le tas	تل
de même	همانطور
Honnête	درست - باحجاب - باادب
Obligeant(e)	با احسان
Obliger	مجبور کردن - ممنون کردن




S'obliger — خود را مجبور کردن

La conduite — رفتار - سلوک

à notre égard — نسبت بما

Ordinairement — عموما - بطور معمول

Se comporter — رفتار کردن

Comporter — اجازه دادن - متحمل شدن

Honnêtement — بطور نجابت - درستی وادب

En user — رفتار کردن

User — استعمال کردن

Durer — سخت

La dure — جای سخت - زمین خالی

Grossier (ère — درشت - بی ادب

Semblable — مشابه - چنین

Le semblable — مثل

Redire — دو مرتبه گفتن - ایراد گرفتن




Trait pour trait طابق النعل بالنعل. بعین

Ce que tu dis dans la forêt,
L'écho le redit trait pour
trait. آنچه که تو میگوئی در جنگل

انعکاس صدا آنرا دو مرتبه رد میکند بعین

9_ La source. چشمه

Été (m) تابستان

Été اسم مفعول ورب اِتْر است

Etai (m) شمع برای نگاه داری دیوار

Chaud (e) گرم

Le chaud گرما

La chaux آهک

Guillaume اسم است

Marcher راه رفتن

Le marcher روِش

Le marché — بازار - معامله

Brûlant — سوزان - شرح شده از حرارت

Brûler — سوزاندن - سوختن - کمال میل داشتن

La soif — تشنگی - عطش

La source — چشمه - منشأ

Sous — زیر - تحت

Le sou — شاهی

Soûl (e) (ثو) — سیر - مست

Ombrage (m) — کلیه سایه

Ombrager — سایه افکندن

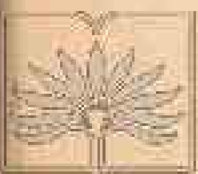
Le chêne — درخت بلوط

La chaîne — زنجیر - سلسله

Jaillir — جستن آب

Le rocher — تخته سنگ کوه شی ثقل

Le filet d'argent — کلابتون نقره



Se precipiter خود را پرت کردن
Précipiter پرت کردن
Froid (e) سرد
Le froid سرما - سردی
La glase یخ - آبگینه - بستنی
Glacer منجمد کردن
Se glacer منجمد شدن
Glacé (e منجمد - یخ - بسته
Boire آشامیدن - نوشیدن
Le boire مشروب
Sans connaissance بیهوش
La connaissance آشنا - اطلاع
Malade ناخوش - مریض
Chez نزد - پیش
Saisir گرفتن

La fièvre — تب
Dangereux (se) — خطرناک
Soupirer — آه کشیدن
Le soupir — آه
La douleur — درد - غم
Contenir — شامل بودن - در حد خود نگاه داشتن
Le poison — زهر - سم
Pernicieux (se) — مضر - موذی
La maladie — ناخوشی - مرض
Salubre — سالم کوارا
Imprudence (f) — بی احتیاطی
Imprudent (e) — بی احتیاط
avidité (f) — حرص - طمع
Irréprochable — غیر قابل مذمت
Insatiable — که سیر نشود



aucun plaisir ne reste irreprochable;
Si bonheureuse un homme insatiable.

هیچ لذتی بی مذمت نماند
اگر بخت رفتار کند مثل آدمی که از لذت سیر نشود

10 — Les fleurs گلها

La matinée صبح

Le printemps بهار

Marguerite اسم است

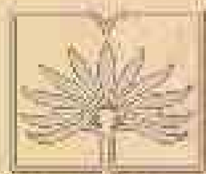
Se promener گردش کردن

Promener گردش دادن

La haie پرچین - طارمی

Border در کنار واقع شدن - نوار دوختن

Touchant à چسبیده به



Touchant — باب

Touchant(e) — مؤثر

Toucher — دست کردن - متاثر کردن - ممنون کردن

Le toucher — قوه لامسه

Le village — ده

Cueillir — چیدن

Le bouquet — دسته گل

Le bouquetier — گلدان

La multitude — جمعیت - ازدحام

La violette — گل بنفشه

Violet(ette) — بنفش

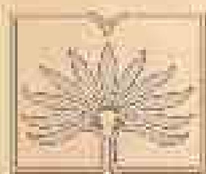
Ravi(e) — خورسند - خوشحال

La trouvaille — چیز پیدا شده - بازیافت

Avidement — حریصانه - از روی حرص

Le paysan — دهقانی





La paysanne — زن دهقانی

S'éloigner — دور شدن

Éloigner — دور کردن

Éloignement m — تبعید

Le serpent — مار

Le serpenteau — بچه مار

Serpenter — مثل مار پیچ پیچ خوردن

Venimeux (se) — زهردار متعلق بحیوانات

Vénéneux — زهردار متعلق به نباتات

Reculer — عقب رفتن

À reculons — بقهقرا

Épouvanter — ترسانیدن

اگر با فعل [illegible] صرف شود معنی ترسیدن میشود

Posséder — مالک بودن

Le possédé (e) — جن زده مجنون





Ramener — برگرداندن

Azur (m) — رنگ آسمانی

Azuré (e) — آسمانی رنگ

Herbe (f) — علف

Au moment où — درلحظه که

Se disposer — مهیا شدن

Disposer — ترتیب دادن - اختیار داشتن

La vipère — افعی

S'élancer — خود را انداختن

Lancer — انداختن

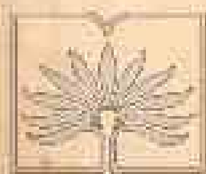
La lance — نیزه

Se rouler — چنبره زدن

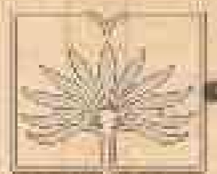
Rouler — پیچاندن - غلطاندن

Le rouleau — لوله

Autour de — دور



Le bras	بازو
La morsure	گزش - گاز
au bout de	در آخر
Le bout	نوک - انتها
La boue	گل
Le but	نشانه - قصد
venir à bout	از عهده بر آمدن
Pauvre	فقیر - بیچاره
Le pauvre	آدم فقیر
Charmant(e)	دلربا
Charmer	سحر کردن - محظوظ کردن
Le charme	سحر - لطف
Le cadavre	نعش
Modérer	ملایم کردن
La modération	مدیت



La perte — تلف - ضرر - تضییع

Il faut savoir se maîtriser ses désirs, ou l'on trouve sa perte en cherchant les plaisirs.

شخص باید بتواند حاکم کند میل خود را
والا شخص میابد تلف خود را در جستجو کردن لذایذ

11- Les pommes. — سیب ها

Grégoires — اسم است

Donner sur — مشرف بودن

Donner — دادن

Le verger — باغچه

La quantité — بقدار

Épars(e) — متفرق - پراکنده

Au plus vite — بمنتهای جلدی

S'introduire	داخل شدن
Introduire	داخل کردن
Se traîner	خود را کشیدن
Traîner	کشیدن
Le ventre	شکم
La trouée	سوراخ - رخنه
Trouer	سوراخ کردن
Remarquer	ملاحظه کردن
La remarque	ملاحظه - تبصره
Ramasser	جمع کردن
La poche	جیب - چینه دان
Habit (m)	لباس - قبا
Habiller	لباس پوشانیدن
S'habiller	لباس پوشیدن
Le gilet	جلیقه

Le propriétaire — مالک - صاحب

Aussi vite que — جلدیکه

Repasser — دو مرتبه گذشتن - مرور کردن

La trou — سوراخ

Garnir — تدارک دیدن - آراستن

Gros (sse) — قطور - بزرگ

Le gros — کل

Le voleur — دزد

Voler — دزدیدن - پریدن

Le volet — پرده چوبی اطاق

Ouverture (f) — سوراخ افتتاح

Etroit (e) — تنگ

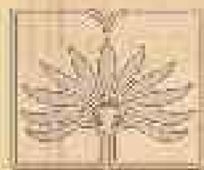
Se dégager — خلاص شدن

Dégager — خلاص کردن

Restituer — مسترد داشتن



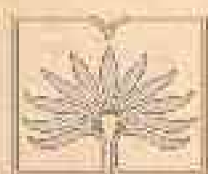
Dérober دزدیدن - پنهان کردن
Se dérober مخفی شدن
En outre بعلاوه
Outre بعلاوه
Outre (f.) مشک
Rude سخت
La correction تنبیه - تصحیح
Mériter سزاوار بودن - لیاقت داشتن
Le mérite لیاقت
Le larcin سرقت
Condamner حکم بتنبیه کردن
Le bien d'autrui, si
tu l'as dérobé,
t'accusera; tu seras
condamné.



دل دیگری را اگر تو در دهٔ ای
تو را آشکار خواهد کرد و تو چشم بسته خوای شد

12- La prise.

گلابی	
نجیب	Noble
نجابت	La noblesse
اسم است	adolphe
پیشخدمت	Le page
صفحه	La page
دبخانه - حیاط - اجزای دبخانه - احترام - لاشتی	La cour
طول - رودخانه - رواج - ضمن	Le cours
اسهال رحیدان - حرکت سازگان	
معالجه - اعتنا	La cure
کوتاه	Court (e)
شاه - شاهزاده	Le prince
وداع - خداحافظ	Adieu



Pleurer گریه کردن - تلهف خوردن
Pleurs. (pl. m.) گریه (همیشه جمع است)
adresser مستقیماً فرستادن
S'adresser خطاب کردن
adresse (f) عنوان - زبردستی خطاب
Exhortation (f) نصیحت - تحریک
Exhorter نصیحت کردن - تحریک کردن
Occasion (f) موقع
Occasionner سبب شدن
Témoigner اظهار داشتن - شهادت دادن
Le témoin شاهد
Le camarade رفیق
affection (f) محبت - مرض
affectionner دوست داشتن
affectionné (e) محبوب - مرغوب



Fraternel (elle) — برادری

Fraterniser — اخوت یافتن

Se tenir en garde — خودرا حفظ کردن

La garde — قشون مستحفظ - قبضه شمشیر

Le garde — قراول

Contre — برضد

Le penchant — میل - دامنه کوه

Pencher — خم کردن

Se pencher — خم شدن

Favori (ite) — سوگلی

Le favori — ریشهای گونه

Favoriser — پشت عدت کردن

La gourmandise — پرخوری

Gourmander — مذمت کردن

Gourmand (e) — پرخور

Installer — برقرار کردن

Charger — بار کردن - مأمور کردن پیش آوردن

Se charger — بعهده گرفتن - تقبل کردن

La charge — بار - یورش - مأموریت

La table — میز - غذا ایکه معمولا در سر میز بکار میبرند

Tabous — کمال خواطر جمعی از کسی میبین

La tablée — اجتماع اشخاص که سر میز میخورند

Le plat — دوری - خوراک

La poire — گلابی - تربابوط

Cuire — پختن

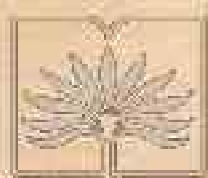
Le cuir — چرم

Le sucre — قند

Sucrer — با قند شیرین کردن

La tentation — وسوسه

Tenter — در صدد بر آمدن - وسوسه کردن



Manger — خوردن

Esprit (m.) — خیال- عقل- جوهر- جن- حاضرهوش

Ecouter — گوش کردن

La gloutonnerie — پرخوری

avant — جلو- قبل

Le salon. — طالار بزرگ

Furtivement. — مخفیانه

Avaler. — بلعیدن

avaler des yeux. — حریصانه نگاه کردن

Poser — قرار دادن

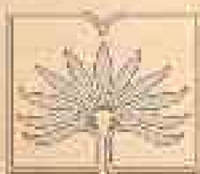
Pauser — تأمل کردن

Tomber raide mort — یکمرتبه افتادن مردن

Raide — سخت

Raider — سخت کردن

Le gosier — حلقوم



Estomac (m) معده

Empoisonner مسموم کردن

Taire نگفتن - مخفی کردن

Se taire سکوت کردن

Envie (f) رشک حسادت - میل

Envier رشک بردن - حسادت کردن

Si tu ne veux empoisonner ta vie, fais taire en toi toute coupable envie.

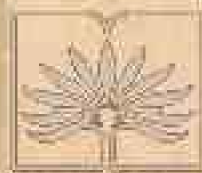
اگر تو نمیخواهی مسموم بکنی زندگی خود را
والا مخفی بشود در تو هر میلی که اسباب تقصیر باشد

13— La noix گردو

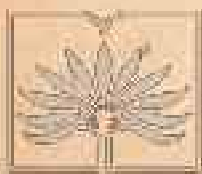
Le noyer درخت گردو

Noyer غرق کردن

Se noyer غرق شدن



appartenir	تعلق داشتن
Ignace	اسم است
Bernard	اسم است
S'élever	بلند شدن - تربیت شدن
Elever	بلند کردن - تربیت کردن - بنا کردن
Elevé (e)	بلند
La querelle	نزاع
Quereller	باکسی نزاع کردن
accord (m)	موافقت - نغمهٔ ساز
d'accord	متفق
Survenir	غفلتاً رسیدن
Par hasard	اتفاقاً
Le hasard	خطر - اتفاق
Hasarder	بخطر انداختن
Le prétendant	مدعی



Prétendre مدعی بودن
Prononcer تلفظ کردن
Se prononcer رای دادن
La prononciation تلفظ
La sentence حکم
Le frais مخارج - خنکی - هواخوری
Frais (fraîche) خنک - تازه
Le jugement حکم - قوهٔ ممیزه
Le juge قاضی
Ceci این
Rire خندیدن
Le rire خنده
La fin آخر - انتها - قصد
Fin (fine) ریز - نرم - باریک - زرنگ
Ordinaire معمول

Ordinaire (m.) — غذای معمولی

À l'ordinaire — برسم معمول

Le procès — مرافعه

Payer — ادا کردن

Le goût — طعم - ذائقه - سلیقه - مزه

Il faut toujours payer les frais, quand on a le goût des procès.

باید همیشه ادا کرد مخارج را وقتی که شخص دارد میل بر مرافعات را

۱۴- Le brou de noix — پوست گردو

Lisette — اسم است

Couvrir — پوشانیدن

Se couvrir — خود را پوشانیدن

Mordre — گاز گرفتن - دندان گرفتن

Dedans — در میان

Le dedans — آنچیزیکه در میان چیز دیگر است

Pouah — پوه - پُه

Amer (ère) — تلخ

Amer (m) — چیز تلخ

Conrad — اسم است

Ôter — برداشتن - کندن

S'ôter — برخاستن

Enveloppe — پوست - پاکت - جلد

Envelopper — پیچیدن - در پاکت گذاردن

Attention (f) — دقت

Amertume (f) — تلخی

Écorce (f) — پوست روی چیزی

Écorcer — پوست کندن

Renfermer — محتوی بودن



